

یک جامعه‌شناسی، برای یک جهان

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



سارا شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۲۷

تعداد صفحه : ۰۸

آفرین بررسی : ۸۸/۰۱

تاریخ تمریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع :

یک جامعه‌شناسی، برای یک جهان؟

انجمن جامعه‌شناسی ایران با همکاری پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، روز سه‌شنبه ۸ خرداد ۱۳۸۶ همایشی با عنوان "علم جهانی، علم بومی: امکان یا امتناع؟" را در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار کرد. که پیش‌تر خبر آن را در همین پایگاه خوانده بودید. در زیر خلاصه‌ای از سخنرانی خانم دکتر سارا شریعتی در این همایش را می‌خوانیم.

سرفصل‌هایی تهیه کرده بودم، در خصوص جامعه‌شناسی جهانی و جامعه‌شناسی بومی و اینکه آیا یک جامعه‌شناسی وجود دارد، برای یک جهان یا نه، جامعه‌شناسی‌هایی وجود دارد و این علم، متعین در زمینه تاریخی و اجتماعی خویش است.

از صبح در این همایش شرکت کرده‌ام و از صبح دارم به مباحث گوش می‌دهم، و یاد این جمله اسپواک افتادم که عنوان کتاب‌اش است: فرودستان آیا می‌توانند حرف بزنند؟ و به خودم گفتم، حالا که ما داریم حرف می‌زنیم، حرف ما چیست؟

فرودستان (سابالترن‌ها) چه کسانی هستند؟ جامعه‌شناسی علوم، که موضوع کارش سنجش موقعیت‌ها در سلسله مراتب علمی است و به نابرابری‌ها در تولید و توزیع و دریافت علوم اجتماعی در سطح بین‌المللی توجه می‌کند، آفریقا و آمریکای جنوبی را دارای موقعیتی بسیار حاشیه‌ای در تولید علم قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که هژمونی علوم اجتماعی در اختیار اروپا و آمریکای شمالی است. ما هم، به نحوی در کنار آفریقا و آمریکای جنوبی، از همین موقعیت حاشیه‌ای و فرودست، در سلسله مراتب علمی برخورداریم. در نتیجه زمانی که اسپواک می‌پرسد آیا حاشیه‌ای‌ها، فرودستان می‌توانند حرف بزنند، به نحوی به نمایندگی از ما هم هست. وارن مونتگ (Warren Montag) در پاسخ‌اش می‌نویسد: فرودستان می‌توانند حرف بزنند، اما آیا می‌توانند صدای خود را در شرایط خاص سیاسی موجود به گوش همه برسانند؟

من اما می‌خواهم قبل از این دو سوال، پرسش دیگری را طرح کنم، حرف ما چیست؟ اگر بگذارند حرف مان را بزنیم و اگر بتوانیم صدایمان را به گوش همه برسانیم، از چه رویکردی در علوم اجتماعی دفاع می‌کنیم؟ از یک جامعه‌شناسی برای یک جهان؟ یا از جامعه‌شناسی خاص خودمان، یک جامعه‌شناسی ایرانی - اسلامی، یک جامعه‌شناسی بومی، یا یک جامعه‌شناسی درون‌زا؟ ما چه می‌گوییم؟

هر سال در آغاز درس جامعه‌شناسی، با ارائه سرفصل‌ها و منابع درس، این سوال مطرح می‌شود و مسأله "بومی‌سازی" به عنوان یک ضرورت، جهت‌تطبيق نظریه‌ها با زمینه تاریخی - فرهنگی جامعه ایران تکرار می‌گردد. این همایش، با ارجاع به اندیشه و شخصیت‌العطاس، به نوعی برای پاسخ به این سوال برگزار شده است.

برتوله، جامعه‌شناس فرانسوی، این سوال را با موقعیت خود جامعه‌شناسی پاسخ می‌دهد. موقعیت تجربی جامعه‌شناس چیست و مقام تئوریک‌اش چیست؟

از نظر وی، این بحث تا مدت‌ها با سه موضع شاخص می‌شد:

اولین رویکرد، معتقد بود که بنای جامعه‌شناسی جز بر خصیصه انتقادی موضوع خود، که پروژه معرفتی جامعه‌شناسی را به برنامه فلسفه انتقادی پیوند می‌داد، نمی‌تواند استوار باشد. این موضع آدورنو در بحث‌اش با پوپر بود.

دومین رویکرد، جامعه‌شناسی را همچون علمی مانند دیگر علوم در نظر می‌گرفت و معتقد بود که اگر طبیعت تابع اصل علیت است، دلیلی ندارد که جامعه هم شامل حال این قانون نباشد. این موضع دورکیم بود.

سومین رویکرد، رویکرد تفهیمی ماکس وبر بود.

این مواضع، هر کدام در جریان‌ات فکری متفاوت جامعه‌شناسی معاصر پیگیری شد و سنت‌های مختلفی را بنا نهاد. با این حال، موضوع مورد مطالعه

جامعه‌شناسی، روش‌ها و همچنین ادعایش مبنی بر ساخت یک معرفت علمی، همواره مورد پرسش قرار می‌گرفته است. صد سال بعد از تولد جامعه‌شناسی، این رشته و هدف‌اش مجدداً از جوانب مختلف مورد سوال قرار گرفته است.

یکی از موضوعات اساسی که از خلال این مباحث طرح شد، مسأله جهان‌شمولیت جامعه‌شناسی است.

دو موضع است: اولین موضع، موضعی است که از یک بدنه واحد مراجع، از "یک جامعه‌شناسی برای یک جهان" دفاع می‌کند. موضعی که در شرایط جهانی شدن، و با ایجاد نهادهای بین‌المللی جامعه‌شناسی و نشریات بین‌المللی، تقویت شد. از نظر این رویکرد، اگر جامعه‌شناسی یک علم است نمی‌تواند به شرایط تولیدش تقلیل یابد و در نتیجه جهانی شدن یک شانس برای جامعه‌شناسی است و نشان از موفقیت پروژه بنیانگذاران جامعه‌شناسی داشت.

دومین موضع، نقد این دیدگاه بود. نقد این دیدگاه با طرح یک مسأله‌شناسی دوگانه، هم سیاسی و هم معرفت‌شناختی. از نظر سیاسی استدلال می‌شد که جامعه‌شناسی جهانی، همان جامعه‌شناسی غربی است که تفاوت‌های ملی را در تولید و توزیع نظریه‌های جامعه‌شناسی در نظر نمی‌گیرد و به کشورهای جهان سوم، الگوهای نظری‌ای را صادر می‌کند که با زمینه اجتماعی‌شان انطباقی ندارد و در نتیجه، طرح جامعه‌شناسی جهانی، در واقع تأکیدی بر هژمونی، سلطه و قوم‌مداری اروپا و آمریکای شمالی در علوم اجتماعی است و از نظر معرفت‌شناسی، این رویکرد، فرضیه جهان‌شمولیت الگوهای نظری جامعه‌شناسی را نیز، با طرح مسأله ریشه‌های ملی، قومی و مذهبی این نظریه‌ها، مورد سوال قرار می‌داد. جدال میان سنت آمریکایی و آلمانی جامعه‌شناسی در سال‌های هشتاد، نشانگر این بود که بحث، صرفاً میان شمال و جنوب مطرح نیست، بلکه ثقل اصلی بحث، مشخصاً سنجش رابطه میان نظریه و زمینه اجتماعی کاربرد آن است.

در نتیجه این بحث‌ها، ضرورت استعمارزدایی از علوم اجتماعی مطرح شد و ادبیات قابل توجهی در این زمینه به وجود آمد. چرا که از نظر این رویکرد، تا زمانی که از علوم اجتماعی استعمارزدایی نشود، همواره، نه در مقام "محقق"، که "موضوع تحقیق" باقی می‌مانیم.

اولین نشانه‌های این گرایش‌ها، همزمان و یا به دلیل گسترش مطالعات منطقه‌ای (Area studies) در آمریکا در سال‌های ۶۰ میلادی به وجود آمد. بعد از جنگ جهانی دوم که هژمونی غرب به دست آمریکا افتاد، مطالعات منطقه‌ای در واقع جانشین همان شرق‌شناسی قدیم اروپایی شد. مطالعات منطقه‌ای برنامه‌ای بود که در سال‌های ۶۰ در آمریکا، برای شناخت مناطق جهان غیر غربی آغاز شد. این مطالعات بین‌رشته‌ای، بر اساس حوزه‌های جغرافیایی تنظیم شد: آفریقا، جنوب آسیا، خاور میانه و آمریکای لاتین. شناختی که از این حوزه‌های جغرافیایی به دست می‌آمد، مستقیم در خدمت قدرت سیاسی قرار می‌گرفت و به این ترتیب کارشناس منطقه‌ای آمریکایی، جانشین شرق‌شناس دیروز اروپایی شد و واکنش بسیاری از روشنفکران این مناطق را نسبت به اهداف و روش‌های این تحقیقات برانگیخت.

سال‌های بعد، سال‌های هفتاد میلادی، سال‌های مطالبات جنبش‌های اجتماعی بسیاری بود. جنبش سیاهان در آمریکا، جنبش مستعمرات پیشین در اروپا و همچنین سال‌های یا مطالعات جنسیت (gender studies). در همین سال‌ها بحث و مفهوم "هویت" طرح شد، بحثی که به تعبیری در نتیجه نگاه متقابل سلطه‌گران و تحت‌سلطه‌ها به وجود آمد و به ظهور ادبیات وسیعی که مطالعات پسااستعماری نامیده شد، انجامید. یکی از مهمترین این جریان‌ها سابلترن استادیز (subaltern studies) است. رانجیت گوها، بنیانگذار این مطالعات، از ساخت یک تاریخ‌نگاری جدید صحبت می‌کند. او می‌گوید: استقلال هند در سال ۱۹۴۷ به دست آمد و امروز وقت آن است که از معرفت‌شناسی استعماری نیز رها شویم. از نظر او، روش‌شناسی علمی هژمونیک، ناتوان از کشف و نشان دادن ذهنیت مستعمرات و فرودستان هستند و حتی شرایط فرودستی آنان را نیز مهیا می‌سازند. عنوان کتاب شاکر ابارتی این است: "شهرستانی کردن اروپا"، و در ثانی، فرهنگ و تاریخ جهان غیر غربی نیز باید جایگاه خود را در این علوم بیابد. جهانی که هنوز به عنوان مستعمرات پیشین قلمداد می‌شود و اگر از نظر سیاسی به استقلال رسیده است اما از نظر تئوریک، هم‌چنان در موقعیت مستعمره قرار دارد.

در سال‌های بعد، اغلب چهره‌های این گرایش، از نقد اقتصادی و اجتماعی استعمار، به نقد دیسکور اورینتالیستی استعمار و نقد اروپا‌مداری در علوم اجتماعی گرویدند. سابلترن استادیز اغلب در جهان، نمادی از تملک مبارزه‌جویانه تاریخ خود، توسط روشنفکران کشورهای جنوب است. فرانتس فانون،

امه سزر، سِدار سِنگور از دیگر نمادهای این جریانات در حوزهٔ فرانسه قلمداد شدند. مباحثِ بازگشت به خویش و بازگشت به کدام خویش که شریعتی با ارجاع به این چهره‌ها، در همین سال‌ها، در ایران مطرح کرد نیز با همین دغدغه و در همین سنت قرار می‌گیرد. بحثِ علوم اجتماعیِ اسلامی نیز که در کنفرانسِ مکه در سال ۱۹۷۷ از جانبِ سید محمد نقیب العطاس طرح شد، مربوط به همین دوران است.

با این تصویر می‌توان گفت که اصلِ بحث، که امروز نیز هم چنان مناسب دارد، همان تنشِ میانِ محلی / جهانی (local / global) است و نقدِ جهانی شدن به مثابهٔ غربی شدن، که با خود، نوعی قطعه قطعه شدن و ظهورِ هویت‌های خُرد را نیز به همراه داشت.

در این خصوص، دو گرایشِ عمده به وجود آمد: گرایشی که از یک جامعه‌شناسی و یک بدنهٔ واحدِ علوم اجتماعی دفاع می‌کرد. این گرایش چنانچه اشاره کردم، هم از نظرِ سیاسی و هم از نظرِ معرفت‌شناسی موردِ سوال قرار گرفت. گرایشِ بعدی میل به متعین کردنِ این علوم در منطقه، فرهنگ، و موقعیتِ تاریخی خود داشت و از یک جامعه‌شناسی بومی و درون‌زا دفاع می‌کرد.

در گرایشِ اول، از نظرِ سیاسی، اروپا - محوری و از نظرِ معرفت‌شناسی، در نظر نگرفتنِ زمینهٔ "تاریخی - اجتماعی" موردِ نقد است و در گرایشِ دوم، وحدتِ این رشته زیرِ سوال می‌رود و علوم اجتماعی در معرضِ خرد و استحاله شدن قرار می‌گیرند، چرا که به قولِ برتوله، اگر رویکردِ ملی را معیار قرار دهیم، به تعدادِ ملیت‌ها می‌توان جامعه‌شناسی داشت و به تعدادِ مناطق نیز می‌توان علوم را تقسیم کرد.

در نتیجه، امروز ما در برابرِ یک دو راهی قرار گرفته‌ایم: علوم اجتماعی را درون‌زا بدانیم و مختصِ مدرنیتهٔ غربی و تکثرِ منابع و مراجع را نپذیریم و به این ترتیب باز در موقعیتِ سابلترن و فرودستی قرار بگیریم. یا از یک علوم اجتماعی بومی و مختصِ به خود سخن بگوییم و در دامِ نیتیویسم، بومیت و بدویت محبوس شویم.

اولی اروپامحور است و دومی به نظر من نوعی اروپامحوری وارونه. چرا که بومی‌سازی در این واکنشِ دوم به قولِ فرید العطاس، تنها یک عصیان

است، اعتراضی به امپریالیسم نظری و میل به انقطاع از "مادر - شهر" استعمار نظری جدید. این موضع، تنها وجه سلبی و سیاسی دارد و نه وجه اثباتی و معرفت‌شناسی. به گفته‌ی العطاس، یکی از موانع تولید نظریه در جهان ما، همواره این بوده است که چنان درگیر مسأله‌ی سیاسی جامعه خود می‌شویم و چنان اسیر محاسبات سیاسی که مجال مطالعات بنیادین را نمی‌یابیم.

ترنر، به تبع گروویچ، از جامعه‌شناسی بین‌المللی و ملی صحبت می‌کند، ما از علم جهانی و علم بومی، گوها از پایتخت و شهرستان. من فکر می‌کنم، امروز بیش از هر زمان، اولاً ضرورت دارد از این دوگانه کاذب بیرون بیاییم و از این انتخاب میان جهانی یا بومی سرباز زنیم. از طرفی تاکید کنیم که علم ملیت ندارد، و هر بار پایتخت عوض می‌کند. زمانی پایتخت‌های علم، بغداد و شام و اسکندریه بود، و امروز، نیویورک و پاریس و لندن. در نتیجه نمی‌توان برای علوم شناسنامه زد، به شرایط و موقعیت تولید، تقلیل‌شان داد و به تبار و شجره‌نامه‌شان بی‌توجه ماند. علوم محصول انباشت دانش هستند و در نتیجه درون‌زا نیستند. محصول و دستاورد دانش بشری هستند و نمی‌توان و نباید آنها را غربی یا شرقی خواند. مدرنیته نیز، برخلاف آنچه مدام تکرار می‌شود، به گفته‌ی ژروم سوتی، درون‌زا نیست. مدرنیته غربی و امدار ریاضیات هندی، ستاره‌شناسی، طب، کشاورزی و صنعت چینی و دانشمندان عرب مسلمان است. تنها کلام مقدس است که از آسمان نازل می‌شود و لامکان و لازمان است. علوم انسانی اما، محصول یک فرایند هستند و مدام در حال تحول و انباشت و تصحیح و تکمیل خود و در این مسیر از کل دانش بشری بهره می‌جویند.

از سوی دیگر، ضمن تکیه بر بدنه واحد علوم اجتماعی، نباید فراموش کرد که جهان اجتماعی، جهان سلطه و مبارزه علیه سلطه است. نمی‌توانیم معصومانه این سلطه را نادیده بگیریم و از نوعی علم خنثی، ناب و جهانی، علمی بی‌پیوند با قدرت و منفعت و یا به تعبیری دیگر، از نوعی "نرمالیت" در علوم اجتماعی دفاع کنیم. تکیه بر یک جامعه‌شناسی نرمال، در نظر نگرفتن این سلطه و فروکاستن خود در موقعیت سابلترن است. برای اینکه بتوانیم در سلسله مراتب علمی، از موقعیت آوت سایدِر (outsider)، سابلترن، فرودستی و حاشیه‌ای درآییم، و به نابرابری در تولید و توزیع و مصرف علوم پایان ببخشیم، می‌بایست در نوک هرم، که جایگاه تولیدکنندگان است، مشارکت کنیم. برای اینکار، به جای آنکه از وحدتی دفاع کنیم که در آن سهیم نیستیم،

ضرورت دارد با تملک تاریخ و فرهنگ و جامعه خود، از موقعیت "موضوع مورد مطالعه"، به موقعیت "محقق" دست یابیم، تا بتوانیم در تولید نظری، در چند زبانه کردن علوم اجتماعی و در تکرر رویکردها مشارکت کنیم و به تعبیر یک جامعه شناس فرانسوی، در "زت - ست" آکادمیک حضور پیدا کنیم و سهیم شویم. برای تحلیل جامعه خود، به دیگران وکالت ندهیم، مستعفی نباشیم، و خود را در تصویر و تحلیلی که از ما داده می شود محبوس نکنیم.

در نتیجه، به جای طرح این دوگانه، که اولی (جامعه شناسی جهانی) سلطه را نادیده می گیرد و دومی (جامعه شناسی بومی) به دام نیتیویسم، بومیّت و بدویّت در می غلظد، از نظر من می بایست از تکرر رویکردها در علوم اجتماعی دفاع کرد. چند زبانی کردن علوم، به معنای نسبی کردن و زیر سوال بردن پروژه علمی آن نیست. مکتب آنال، مرگ تاریخ را اعلام نکرد، صدای فراموش شدگان تاریخ را بازتاب داد و به غنای این رشته منجر شد. تکرر مطالعات و رویکردها در جامعه شناسی نیز، به معنای مرگ جامعه شناسی نیست.

برای اینکه نخواهیم تا ابد، به تعبیر فانون، دوزخیان علوم اجتماعی باشیم، می بایست، به تعبیر اسپیواک، در متن علوم اجتماعی موجود قرار بگیریم. اما به تعبیر سارتر، پژواک صدای دیگران نباشیم، حرف بزنیم، و خود تحلیل گر جهان اجتماعی مان باشیم.

چهارشنبه، ۱۶ خرداد ۱۳۸۶